

شرحی بر اسناد پاناما، یاه

چرا سگ‌ها خود را لیس می‌زنند

اسلاوی ژیتک

مترجم: امیر گلابی

تنها امر واقعاً غافلگیرکننده در مورد افشای اسناد پاناما این است که هیچ چیز غافلگیرکننده‌ای در آنها وجود ندارد: آیا از آنها جز چیزی که منتظرش بودیم دستگیرمان شد؟ با این حال، دانستن این نکته کلی که حساب‌های بانکی برون‌مرزی [برای پولشویی] وجود دارد کجا و دیدن مدارک مستدل دال بر این امر کجا. مثل این می‌ماند که شخصی متوجه شود سر و گوش شریک زندگی‌اش می‌جنبند - آدم می‌تواند با صرف دانستن اجمالی این موضوع کنار بیاید، اما وقتی جزئیات پرآب‌وتاب قضیه را بفهمد مثل پاشیدن نمک روی زخم است. و وای به اینکه دیگر عکس آنها را در حین معاشقه با هم ببیند... پس اکنون به وسیله اسناد پاناما عکس‌هایی از پورنوگرافی مالی برخی از ثروتمندان جهان به دستمان رسیده و دیگر نمی‌توانیم وانمود کنیم از اوضاع بی‌خبریم.

در سال ۱۸۴۳ کارل مارکس جوان مدعی شد نظام کهن آلمان «فقط در خیال به خود باور و توقع دارد کل جهان نیز چنین خیالی داشته باشد». در چنین وضعیتی بردن آبروی کسانی که در قدرتند فی‌نفسه تبدیل به یک سلاح می‌شود. یا همان‌طور که مارکس در ادامه می‌گوید، «قدرت فشار واقعی را باید با آگاهی از نفس فشارآوردن دوچندان کرد، شرم را باید با علنی کردن آن شرم‌آورتر کرد.»

وضع ما امروز این‌گونه است: امروزه با کلی‌مسلسلی بی‌شرمانه نظم موجود جهانی طرفیم، نظمی که عمالش فقط خیال می‌کنند به ایده دموکراسی، حقوق بشر، و چه و چه باور دارند. و با حرکت‌هایی از جنس ویکی لیکس یا افشاکری‌های اسناد پاناما، شرم ما از تحمل چنین قدرتی حاکم بر سرنوشت‌مان، با علنی کردن شرم‌آورتر می‌شود.

با نگاهی گذرا به اسناد پاناما یک ویژگی مثبت و یک ویژگی منفی برجسته به چشم می‌خورد. ویژگی مثبت، همبستگی فراگیر افراد درگیر قضیه است: در دنیای رازآمیز سرمایه‌داری جهانی، همه با هم برادریم. جهان پیشرفته غرب شامل کشورهای فسادناپذیر اسکانداوی‌نای دست در دست ولادیمیر پوتین حی‌وحاضرند. همین‌طور رییس‌جمهور چین ژئی، ایران و کره شمالی هم هستند. مسلمان و یهودی دوستانه به هم چشمک می‌زنند - بهشت حقیقی تنوع فرهنگی اینجاست که همه در عین تفاوت با هم برابرند. اما نکته منفی‌اش: غیبت شوک‌آور ایالات متحد، که باعث شده برخی این ادعای روس‌ها و چینی‌ها را خیلی بیراه بدانند که پای منافع خاص سیاسی در این تحقیق در میان است.

حالا ما با این حجم اطلاعات چه کنیم؟ واکنش نخست (و معمول) البته انفجار خشمی اخلاق‌گرایانه است. ولی باید سریع موضوع را عوض کنیم و به جای اخلاقیات به نظام اقتصادی‌مان بپردازیم؛ سیاستمداران، بانکدارها و مدیران همواره طماع بوده‌اند، پس ایراد نظام حقوقی و اقتصادی ما کجاست که آنها را قادر می‌سازد تا این حد به طمع‌شان پر و بال دهند؟

از فروپاشی مالی ۲۰۰۸ تا به حال، چهره‌های معروف از پاپ گرفته تا به پایین ما را با اوامرشان برای جنگ علیه فرهنگ اسراف و رای بی‌مباران کرده‌اند. به گفته یکی از مت‌ل‌هان نزدیک به پاپ: «بحران فعلی بحران سرمایه‌داری نیست، بلکه بحران اخلاقیات است.» حتی برخی چپ‌ها هم همین راه را رفتند. امروزه مخالفت با سرمایه‌داری کم نیست: تظاهرات جنبش اشغال چند سال پیش همه جا را فرا گرفته بود و حتی شاهد سرریز نقد کابوس سرمایه‌داری هستیم؛ انبوهی از کتاب‌ها، تحقیقات موشکافانه روزنامه‌ها و گزارش‌های تلویزیونی در مورد شرکت‌هایی که بی‌رحمانه محیط زیست‌مان را آلوده می‌کنند، یا بانکدارهای فاسدی که کماکان پاداش‌های کلان می‌گیرند در حالی که بانک‌شان را باید با کمک بیت‌المال نجات داد، یا دخمه‌هایی که کودکان باید اضافه بر ساعت کار هم در آن کار کنند.

البته این وسط نکته‌ای وجود دارد که بر همه این نقدها حاکم است: قاعده‌ای که نباید مورد پرسش قرار بگیرد چارچوب لیبرال دموکراتیک جنگ علیه این افراط و تفریط‌هاست. هدف آشکار یا نهان این است که سرمایه‌داری را دموکراتیزه کنیم، نظارت دموکراتیک را از طریق فشار رسانه‌های عمومی، تحقیق و تفحص دولتی، قوانین سختگیرانه‌تر، و تحقیقات پلیسی صادقانه، به اقتصاد تسری ببخشیم. اما خود نظام را مورد پرسش قرار ندهیم، چارچوب نهادی دموکراتیک حاکمیت قانون مثل گاو مقدسی است که حتی رادیکال‌ترین اشکال این جنبش «ضد سرمایه‌داری اخلاق‌گرایانه» مثل جنبش اشغال هم به آن نزدیک نمی‌شوند.

بهترین مثال در باب اشتباهی که نباید اینجا مرتکب شد به خوبی در داستانی - احتمالاً ساختگی - در مورد جان گالبرایت، اقتصاددان کینزی چپ‌گرا، بیان شده: او پیش از سفر به اتحاد جماهیر شوروی در اواخر دهه ۱۹۵۰ به دوست ضد کمونیستش سیدنی هوک نوشت: «نگران نباش، من گول شوروی را نمی‌خورم که به خانه برگردم و ادعا کنم آنها به سوسیالیسم رسیده‌اند!» هوک فوراً به او جواب داد «اما نگرانی من دقیقاً همین است - اینکه برگردی و ادعا کنی شوروی سوسیالیست نیست!» چیزی که هوک را نگران می‌کرد این دفاع ساده لوحانه از خلوص مفهوم است: اگر حین ساخت جامعه سوسیالیستی به بیراهه رفتیم، نفس ایده ایرادی ندارد، فقط معنی‌اش این است که ما درست پیاده‌اش نکردیم. آیا بوی همین سادگی از بنیادگرایان بازار به مشام نمی‌رسد؟

وقتی چند شال پیش در خلال مناظره‌ای تلویزیونی در فرانسه گی سورمن، روشنفکر فرانسوی، مدعی شد سرمایه‌داری و دموکراسی لازم و ملزوم‌اند، نتوانستم جلوی وسوسه خودم را بگیرم و این پرسش بدیهی را پرسیدم: «آن وقت چین امروز چه؟» سورمن فوری جواب داد: «در چین خبری از سرمایه‌داری نیست!» برای مدافع سرمایه‌داری متعصبی مثل سورمن، اگر کشوری دموکراتیک نباشد، معنی‌اش فقط این است که سرمایه‌داری حقیقی در آن جریان ندارد، بلکه نسخه‌ای کج و معوج از سرمایه‌داری را اجرا می‌کند، دقیقاً همان‌طور که برای یک کمونیست دموکرات استالینیسیم شکل اصیل کمونیسم نبود.

پیدا کردن گیر کار آتقدرها هم دشوار نیست. قضیه مثل همان لطیفه معروف است: «نامزد من هیچوقت سر قرار دیر نمی‌رسد، چون اگر دیر برسد دیگر نامزد من نیست». توجیه‌گران بازار امروزه، با یک دزدی ایدئولوژیکی که تا به حال به گوش کسی هم نخورده، این‌طور بحران سال ۲۰۰۸ را توجیه می‌کنند: علتش شکست بازار آزاد نبود، بلکه مشکل مقررات زیاد دولتی بود، یعنی واقعیت این است که اقتصاد بازار آزاد ما یک اقتصاد بازار حقیقی نبود، هنوز هم در چنگال دولت رفاهی اسیر بود. دقیقاً درس اسناد پاناما این است که قضیه اصلاً هم این‌طور نیست: فساد یک انحراف محتمل در نظام سرمایه‌داری جهانی نیست، جزو کارکرد اساسی آن است.

واقعیتی که از افشای اسناد پاناما سر برمی‌آورد اختلاف طبقاتی است، به همین سادگی. اسناد نشان می‌دهد که پولدارها چطور در دنیایی دیگر زندگی می‌کنند که قوانین دیگری بر آن حاکم است، جایی که نظام حقوقی و پلیس عمیقاً فشل و نه تنها حامی ثروتمندانند، بلکه حتی حاضرند به‌طور سیستماتیک حاکمیت قانون را مطابق با خواست آنها در بیاورند.

همین حالا هم کلی واکنش لیبرال‌های دست‌راستی به اسناد پانامه وجود دارد که تقصیر را به گردن گل‌وگشاد بودن دولت رفاهی‌مان می‌اندازد، البته اگر چیزی از آن باقی مانده باشد. از آنجا که مالیات سنگینی به دارایی تعلق می‌گیرد، عجیب نیست که صاحبانش بخواهند آن را به جایی منتقل کنند که مالیاتش کمتر باشد، در نهایت هیچ چیزی غیرقانونی هم در این کار وجود ندارد. با اینکه این توجیهی است مضحک، اما در دلش حقیقتی نهفته است، که دو نکته قبلی [در استدلال دست‌راستی‌های لیبرال] را از اعتبار ساقط می‌کند. اول اینکه مرزی که نقل و انتقال قانونی [پول] را از غیرقانونی جدا می‌کند به سرعت مبهم و مبهم‌تر، و غالباً هم کارش به تفسیر قانون ختم می‌شود. ثانیاً، صاحبان ثروتی که دارایی‌شان را به حساب‌های برون مرزی و بهشت‌های مالیاتی منتقل می‌کنند، نه هیولاهایی طمع‌کار بلکه افرادی‌اند که صرفاً به عنوان سوژه‌هایی عقلانی عمل کرده و سعی در حفاظت از دارایی‌شان دارند. در سرمایه‌داری، نمی‌توانی آب کثیف سفته‌بازی‌های مالی را دور بریزی و بچه سالم اقتصاد واقعی را نگه داری. این آب کثیف در عمل شریان حیاتی همین بچه سالم است.

در اینجا نباید از رفتن تا ته کار ترسید. فساد موجه از نظر قانون اس و اساس خود نظام حقوقی جهانی سرمایه‌داری است. پرسش از اینکه قطع شروع جرم کجاست (کدام معاملات مالی غیرقانونی‌اند) پرسشی حقوقی نیست بلکه قویاً پرسشی سیاسی است، سیاستی از قسم جنگ قدرت.

حالا چرا هزاران بیزنسمن و سیاستمدار کارهایی را انجام داده‌اند که در اسناد پاناما مستند شده؟ پاسخش همان است که در این لطیفه-معمای مبتذل و قدیمی آمده: چرا سگ‌ها خودشونو لیس می‌زنن؟ چون میتونن.

منبع:

نیوزویک

<http://www.newsweek.com/panama-papers-dogs-themselves-north-korea-vladimir-putin-444791?rx=us>